

تحقیق و نسلی بیگانه

عباس عبیدی

اولین پرسشی که برای هر ناظر امور ایران مطرح میشود، این است که با ادامه این وضعیت آینده چه خواهد شد؟ آیا سیاست‌های رسمی در مواجهه با اعتراضات موثر است؟ اگر بلی چرا ماجرا در حال تکرار است؟ و اگر نه، چرا به راه حل موثری فکر نمیشود؟ یک تعبیر از سیاست، حل پایدار و نسبی منازعات یا حداقل کنترل کردن آن بدون خشونت است. شاید در برخی موارد زور و قوه قهریه پاسخ دهد، ولی این پاسخ قطعا کوتاه مدت است و اگر اقدامات تکمیلی برای حل منازعه در نظر گرفته نشود، به طور قطع در فرصتی مناسب و با شدتی بیشتر تجدید نزاع خواهد شد. نمونه روشن آن در تجربه مردم ایران، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است که هیچگاه مساله سیاست در ایران را حل نکرد که پیچیده تر کرد و در نهایت همراه با منازعات دیگر در سال ۱۳۵۷ به انقلاب منجر شد. آیا اعتراضات سال ۷۸ و ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ و بسیاری دیگر از اعتراضات کم دامنه تر در این فاصله حل شده است؟ اعتراضاتی که میتواند از یک مساله محدود آغاز و سپس فراگیر شود، در بیشتر موارد با تقابل و تشدید خشونت میان طرفین این اعتراضات کنترل ولی حل نمیشود، البته تکرار آنها نه فقط هزینه‌های سیاسی و اقتصادی جدی دارد، بلکه میتواند به نتایج ناخواسته‌تری هم منجر شود. اتفاقات ناگواری که این روزها و در پی فوت خانم مهسا امینی و عملکرد گشت ارشاد رخ داده است و در حال دگردیسی نسبی نیز هست، نتیجه بی‌توجهی حکومت به اتفاقات دو دهه اخیر است. آنان توجه نکردند که با از میان رفتن انحصار تبلیغی و رسانه‌ای، باید سیاست‌های کلی و جاری خود را تغییر میدادند. ما نمیتوانیم یک نوع لباس و پوشش را در هوای ۲۰ درجه زیر صفر و ۴۵ درجه بالای صفر بپوشیم. آن زمانی که انحصار مطلق رسانه‌ای برقرار بود، تا حدی امکان پیشبرد برخی سیاست‌ها ممکن بود، هر چند آن سیاست‌ها در همان شرایط هم اخلاقی و درست نبود، ولی حداقل عملی بود. در حالی که در شرایط تنوع رسانه‌ای عملی بودن آنها نیز غیرممکن مینماید. راه حل چه بود تا به اینجا نرسیم؟

بسط پایه‌های سیاسی و مدیریتی از دو گروه اصولگرایان و اصلاح‌طلبان با همه شاخه‌هایش، به سوی گروه‌های دیگر و نیز نزدیکی بیشتر به

نیروهای حرفه‌ای و کارشناسی راه‌حل واقعی بود. ولی در نهایت تعجب شاهد بودیم که عکس این روند رخ داد و در مرحله اول اصلاح‌طلبان منتقد حذف شدند و در مرحله بعد نیروهای اصولگرا نیز دو شعبه شدند و یک گروه از آنان حذف شد. پس حذف سیاسی و کاهش مشارکت دو مولفه اصلی شکل‌گیری این بحران هستند. البته آثار این رفتار را در رشد فساد، ناکارآمدی فزاینده، اجرای سیاست‌های نامعقول در حوزه‌های فرهنگ و اجتماع و اقتصاد به علاوه تنش در سیاست خارجی می‌توان دید. یکی از مهم‌ترین آنها سیاست‌هایی است که موجب تحقیر شهروندان می‌شود. این سیاست‌ها در برخی حوزه‌ها بیشتر مشهود است. عموماً در فرهنگ و مساله زنان و فشار به نهادهای مدنی و حرفه‌ای دیده می‌شود. حذف عناصر حرفه‌ای از مشارکت در سرنوشت خود، احساس بد تحقیرشدگی ایجاد می‌کند. پزشکان، معلمان، فعالان هنری و نویسندگان جملگی با این تحقیر مواجه هستند. ولی بدترین تحقیر که تعداد زیادی از زنان را درگیر کرده، بی‌توجهی به حقوق زنان و عملکرد گشت ارشاد است. گشتی که ابتدا ترس‌آور و تحقیرآمیز بود، ولی زنان به عنوان یک سازوکار دفاعی آن را تبدیل به میدان مبارزه کردند و در نتیجه در برابر وضع موجود مقاومت کردند. این تحقیر چنان نفرت و کینه‌ای را ایجاد کرد که عوارض آن بسیار جدی است. در این میان اتفاق مهمی در نسل جدید دهه هشتادی‌ها رخ داده است. به دلیل ضعف شدید نظام آموزشی و به علت دسترسی آزاد به رسانه‌هایی غیر از رسانه رسمی، این نسل عموماً بیگانه با ارزش‌های رسمی هستند و نه فقط بیگانه، بلکه منزجر هم هستند و از آنجا که نتوانستند از طریق سازوکارهای مدنی مثل انتخابات در فرآیند ادغام اجتماعی شرکت کنند و نظام آموزشی هم ویران‌تر از آن بود که چنین نقشی را ایفا کند، لذا اکنون با نسلی مواجه هستیم که حکومت قادر نیست آن را کنترل کند و طرفداران حکومت با نادیده گرفتن واقعیت خود را با ساختن سرود سرگرم کرده‌اند گویی سرود جای واقعیت می‌نشیند.

در هر حال یک احتمال دارد که دیر یا زود این آتش نیز خاموش شود و زیر خاکستر برود و در زمانی دیگر و مکانی مناسب دوباره سربرآورد و قطعاً زمانی خواهد رسید که خاموش نشود، ولی در هر صورت هزینه‌های آن گریبان همه را خواهد گرفت. آیا باز هم پشت گوش خواهید انداخت یا این بار برای اصلاحات اساسی‌تر آماده می‌شوید؟ آینده نشان خواهد داد که کدام راه را برمی‌گزیند.